

نقد روانشناسی شخصیت در اشعار متنبی

یحیی معروف*

دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه

مسلم خزلی

کارشناس ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی

(۱۹۳-۲۱۶)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۰۷

چکیده

نقد روانشناسی یکی از حوزه‌های جدید نقد ادبی به شمار می‌رود که ناقد در آن بر اساس اصول علم روانشناسی به نقد و تحلیل اثر ادبی می‌پردازد. پژوهش حاضر به نقد روانشناسی شخصیت در اشعار متنبی تحت عنوان نبرد، تعارض و کشمکش بین سطوح سه گانه شخصیت: نهاد، خود و فرا خود، می‌پردازد. اهداف این گفتار عبارتند از: الف) پرهیز از قلم فرسایی و دخالت دادن سلیقه شخصی در امر نقد مطالب و استناد مطالب به علم روانشناسی. ب) بیان کشمکش و تعارض بین سطوح سه گانه شخصیت. ج) بیان نقش مهم خود "ego" در ساختار شخصیت متنبی به عنوان عامل نظم دهنده در شخصیت. د) بیان مکانیسم‌های دفاعی- روانی بکار گرفته شده توسط متنبی. این نوشتار با شیوه تحلیل محتوا و بر اساس نظریه شخصیت فروید (بدون توجه به مسائل جنسی) و به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. از نتایج به دست آمده این پژوهش، تعارض و کشمکش در سطوح سه گانه شخصیت متنبی است. این تعارض به شکل نبرد «فرا خود» با نهاد و فراخود با «خود» نمود پیدا می‌کند. همچنین «خود» نقش بسیار مهمی در ساختار شخصیت متنبی ایفا می‌کند، از یک طرف خواسته‌های نهاد را برآورده می‌سازد و از طرف دیگر «خود» را با اهداف آرمانی «فرا خود» هماهنگ می‌کند. و به این دو بخش شخصیت برای رسیدن به اهدافشان کمک می‌کند. از نتایج دیگر این پژوهش مکانیسم‌های دفاعی- روانی متعددی است که متنبی برای رهایی از فشار روانی آنها را به کار برده است.

واژه‌های کلیدی: نهاد، خود، فراخود، مکانیسم دفاعی- روانی، متنبی

* پست الکترونیک نویسنده مسؤول: y.marof@yahoo.com

مقدمه

امروزه مراد از نقد روانشناسانه، نقدی است که بر مبنای روانشناسی جدید از «فروید» به بعد باشد. نقد روانشناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و رازآمیز بخشیده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱). بعضی از ناقدان در نقد ادبی بر مبنای روانشناسی اتکا کرده و می‌کوشند جریان باطنی و احوال درونی شاعر را بیان کنند و از این راه تأثیری که محیط و جامعه و سنن در تکوین این جریانها دارد مطالعه کنند (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۸۰). به دنبال اوج گرفتن پژوهش‌های روانشناسان به ویژه «زیگموند فروید» در اوایل قرن بیستم، نظریه‌های او درباره ضمیر ناخودآگاه و روش روانکاوی او در حوزه نقد روانشناسی راه یافت و یکی از مکتب‌های تفسیری پر سر و صدای قرن بیستم گردید (فرزاد، ۱۳۸۸: ۷۸). شناخته شده‌ترین تحلیل‌های «فروید» از ساختار و عملکرد ذهن، الگوی نهاد، «خود» و «فرا خود» است (گرین و همکاران، ۱۳۸۳: ۳۲۵). اما همان‌طور که انتظار می‌رفت، مکتب‌های روانکاوی مختلفی که پس از «فروید» آمدند نقد ادبی روانکاوانه را متحول کردند. برای مثال پیروان «آدلر» عقده‌های کهنتری یا برتری خواهی را به عنوان کلیدی برای تجزیه و تحلیل شخصیت‌های ادبی جایگزین کردند (هال، ۱۳۷۱: ۲۰۶-۲۰۷). نقد ادبی روانکاوی را می‌توان بسته به آنکه چه چیز را مورد توجه قرار می‌دهد به چهار نوع تقسیم کرد. این نقد می‌تواند معطوف به مؤلف، محتوا، ساختمان صوری و یا خواننده باشد که بیشتر نقدهای ادبی از نوع اول و دوم است (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۲۶۴). منتقدان معاصر عرب، مکاتب روانشناسی را در سایه فرهنگ نوین و متحول خود شناختند. مثلاً «امین خولی» زندگی «ابوالعلاء معری» را مورد تحلیل قرار داد و از منتقدان گرایش تکاملی دعوت نمود که با تکیه بر دستاوردهای روانشناسی به گرایش روانی توجه کنند. همچنین «نویهی» با کتاب «نفسیه ابي نواس» که در سال ۱۹۵۳ انتشار داد گرایش روان‌شناسانه خود را در نقد اعلام و اثبات نمود (رجائی، ۱۳۷۸: ۱۹۲-۱۹۳). این جستار، به نقد روانشناسی شخصیت در اشعار متنبی می‌پردازد و تعارض درونی را که در درون شخصیت او روی داده بیان می‌کند و تأثیر آن را بر روند زندگی ادبی و جهان بیرونی او نشان می‌دهد. این پژوهش

در صدد پاسخ دادن به سؤالات زیر است: ۱- آیا فراخود متنبی با نهاد او در تعارض و کشمکش بوده است؟ در نهایت کدامیک از اینها بر دیگری غلبه کرده است؟ ۲- آیا فراخود متنبی با خود او در تعارض بوده؟ در صورت صحت، نتیجه آن چیست؟ ۳- مکانیسم‌های دفاعی- روانی متعددی که متنبی برای رهایی از فشار روانی ناشی از شکست و ناکامی بکار گرفت، کدام بودند؟

پیشینه پژوهش

در زمینه تحلیل روانشناسی اشعار متنبی مقالاتی چند منتشر شده است که بیشتر آنها بر اساس اصول روانشناسی تحلیل نشده، بلکه بر اساس ذوق ادبی ناقد تحلیل شده است و در بیشتر آنها ناقدان با نگاهی کلی به تحلیل اشعار او پرداخته‌اند. اما یک پایان‌نامه در این زمینه نوشته شده که از اهمیت بیشتری برخوردار است. این پایان‌نامه با عنوان «تصویر النفس في شعر المتنبي» توسط «حسین مبروک البرکاتی» در دانشگاه أمّ القرای عربستان سعودی نوشته شده است. برکاتی، در این پایان‌نامه به شکل کلی و بر اساس ذوق ادبی به تحلیل روانشناسی اشعار متنبی پرداخته است و در تحلیل مطالب از اصول علم روانشناسی استفاده نکرده است. همچنین در تحلیل اشعار به مسائل بلاغی همچون تشبیه و استعاره و مجاز اشاره کرده که چندان ارتباطی با نقد روانشناسی ندارد.

زندگانی متنبی

احمد بن حسین معروف به متنبی در کوفه در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. به صحرای سماوه رفت و عربی فصیح را آموخت و در همان جا قیام کرد که با شکست روبرو شد و به زندان افتاد. او به «بدر بن عمار» پیوست و پس از مدتی وی را ترک کرد. سپس به «سیف الدوله» پیوست و نه سال همنشین او شد اما به علت حسادت حسودان او را به قصد «کافور اخشیدی» ترک کرد و به مصر رفت ولی به علت وفا نکردن کافور به وعده‌اش او را هجو کرد. سپس به «ابن العمید» و «عضد الدوله» پیوست. وی سرانجام در راه بازگشت به بغداد توسط «فاتک بن جهل اسدی» کشته شد (الفاخوری، ۱۳۸۰: ۵۹۴).

تعریف شخصیت و ساختار سه گانه آن

شخصیت هر فرد، گرایش‌های دیرپای سرشتی وی و آن واقعیت بنیادینی است که

زمینه‌ساز تفاوت‌های فردی مهم در رفتار محسوب می‌شود (آیسنک، ۱۳۷۷: ۵۷). بر اساس نظریه «فروید» شخصیت انسان از سه قسمت تشکیل می‌شود که عبارتند از: ۱- نهاد ۲- خود یا من ۳- فرا خود یا فرا من.

۱-۱- نهاد

نهاد، نیرویی است که از مجموعه غرایز اولیه تشکیل می‌شود و از اصل کسب لذت پیروی می‌کند. نهاد، نماینده حالات غیرارادی، ناآگاه و غریزی است. به گفته «فروید» هرکس، به هنگام تولد، نهاد را با خود به دنیا می‌آورد. این نیرو منشأ کاملاً درونی دارد، از دنیای خارج اطلاع ندارد، از درد و رنج‌گريزان است، هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد. نهاد، از موازین اخلاقی و قید و بندهای اجتماعی به دور است. بنابراین، در کمال آزادی و در صورت لزوم با شدت و خشونت در جستجوی برآوردن خواهش‌های خود است (گنجی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). اما باید توجه داشت که نهاد، همیشه منبع شر و بدی نیست. نهاد غالباً با «من» و «فرا من» در تعامل است و عمدتاً تحت کنترل آنها قرار دارد (کریمی الف، ۱۳۸۹: ۶۷). نهاد، جایگاه غرایز مادی همچون میل انسان به آب و غذا برای رفع تشنگی و گرسنگی و همچنین میل به ثروت و مقام است. هرگاه نهاد تحریک شود و تحت فشار قرار گیرد و خواسته‌های مادی‌اش برآورده نشود اضطراب و پریشانی به وجود می‌آید. پس نهاد، برای کاهش اضطراب و برگرداندن تعادل روحی تلاش می‌کند. این تعادل تنها با برآورده کردن لذات شکل می‌گیرد، زیرا نهاد مبدأ حس لذت است. از این رو، کاهش اضطراب و تعادل روحی در گرو دوری از درد و ناراحتی و تحقق لذت‌های مادی نهاد است (عباس، ۱۹۹۶: ۱۳).

۱-۱-۱- خواسته‌های مادی نهاد

با نگاهی به زندگی متنبی و مطالعه اشعارش متوجه می‌شویم که یکی از نیازهای مادی که در نهاد متنبی به وجود آمد میل و حرص شدید او به مال و ثروت بود. «متنبی، در سال‌های اول زندگی کرامت و ارزش شعرش را به کمترین بها می‌فروخت و ممدوحش را بخشنده‌تر از حاتم طائی معرفی می‌کرد، ولی نتیجه مدح او به چند درهم محدود می‌شد. وقتی بهای مدحش به یک دینار رسید قصیده‌اش به دیناریه معروف شد»

(التونجی، ۱۹۹۲: ۱۶۴). بنابراین، اصرارِ نهاد، متنبی را به جایی کشاند که برای دستیابی به پول هر کسی را در هر مقامی مدح می‌کرد و به بهای کم در مقابل مدحش راضی می‌شد و صراحتاً از ممدوح خود طلب بخشش می‌کرد. او برای اینکه ممدوحش را برای بخشش به وی تحریک کند، بخشش و هدایای او را به باران رحمت تشبیه می‌کند: (الیازجی، ۱: ۱۲۷)

أَمْطِرْ عَلَيَّ سَحَابَ جُودِكَ ثَرَّةً وَ لَظُرْ إِلَيَّ بِرَحْمَةٍ لَا أَغْرِقُ

ابر فراوان جود و کرم خود را بر من ببار و با رحمتی به من بنگر که در سیل بخشش غرق نشوم.

و در جای دیگر از ممدوحش می‌خواهد که به او بخشش کند تا با شعرش از او در مقابل دشمنان دفاع کند: (همان، ۱: ۱۴۲)

أَنْصُرِبِ جُودِكَ أَلْفَاظاً تَرَكْتُ بِهَا فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ مَنْ عَادَاكَ مَكْبُوتاً

با جود و بخشش خود، اشعار مرا (که در مدح تو سروده‌ام) یاری نما؛ من با همین اشعار دشمنان تو را در شرق و غرب ساکت کرده‌ام.

۱-۲- انگیزه ایجاد حرص به پول و ثروت در نهاد متنبی

عامل خاصی، افراد را به فعالیت وادار می‌کند که نوع و میزان فعالیت آنها به قدرت تحریک آن عامل بستگی دارد، این عامل را «انگیزه» (Motive) می‌نامند و انگیزش (Motivation) حالت و آثار این انگیزه است. پس انگیزه عبارت است از: محرکی که موجب فعالیت و عمل انسان می‌شود (شالچیان، ۱۳۷۳: ۱۹۳). اما چه عامل و انگیزه‌ای باعث ایجاد میل به پول و ثروت در نهاد متنبی شد؟

در جواب باید گفت: فقر مادی متنبی انگیزه ایجاد این میل در نهاد او شد. بنابراین بین فقر متنبی و میل او به ثروت رابطه علی و معلولی وجود دارد. درباره فقر متنبی گفته شده: «وی در حالی که فقط پنج درهم داشت به بغداد رفت. در آنجا خربزه‌فروشی را دید که پنج خربزه نوبر داشت. از او قیمت خربزه‌ها را پرسید. فروشنده گفت: به تو نمی‌فروشم وقتی اصرار کرد گفت: قیمت آنها ده درهم است. او پنج درهم خود را تقدیم کرد اما فروشنده نپذیرفت! در همین لحظه پیرمرد تاجری از آنجا عبور کرد فروشنده به او گفت:

این خربزه‌ها را تا در خانه‌ات حمل کنم؟ پیرمرد گفت: چند می‌فروشی؟ گفت هر پنج خربزه را به پنج درهم می‌فروشم! تاجر جز به دو درهم موافقت نکرد اما فروشنده پذیرفت و خربزه را به منزل تاجر حمل کرد. متنبی با تعجب پرسید: من پنج درهم به تو دادم ولی قبول نکردی؟ فروشنده گفت: ساکت باش، او صد هزار دینار دارد» (فران، ۱۹۹۰: ۳۵).

متنبی در قصیده‌ای که در آن «علی بن محمد سیار» را مدح کرده، این‌گونه شرایط سخت زندگی و فقرش را بیان می‌کند: (البازجی، ۳۸۴/۱)

و إِيَّيْ مُغْنِيَنِ مِنَ الْمَاءِ نُبْعَةً وَأَصْرُهُ عَنْهُ مِثْلَمَا تَصْرُ الرُّبْدُ

من با جرعه‌ای از آب سیراب می‌شوم، و بر بی‌آبی شکیبایی می‌ورزم، همان‌طور که شتر مرغ بر بی‌آبی صبر می‌کند.

و در جای دیگر می‌گوید که بیابانها را با پای پیاده پیموده، زیرا پول نداشته که اسب یا شتری را بخرد. (همان: ۲۸۳)

و مَهْمَهُ جُئْتُهُ عَلَى قَدَمِي تَعَجُّزُ عَنْهُ الْعَرَامِسُ الذُّلُّ

و چه بیابانهایی که با پای پیاده پیمودم، بیابانهایی که شترهای قوی هیکل و تنومند از پیمودن آنها ناتوانند.

پس در جواب کسانی که گفته‌اند متنبی به ثروت توجهی نداشته باید گفت: که متنبی واقعاً به ثروت میل داشته و این میل از دنیای درونی و نهاد او نشأت گرفته است.

۱-۲- خود یا من

«خود» نماینده دنیای خارجی و بر اصل واقعیت تأکید دارد و تلاش می‌کند واقعیت را جایگزین حس مادی و لذتی کند که بر نهاد سیطره دارد (فروید، ۱۹۸۲: ۴۲). «خود» جنبه روانی شخصیت است و برای کاستن تنیدگی‌ها و ناراحتی‌ها و کسب خوشی از عقل استمداد می‌طلبد و به راهنمایی خواهش‌های نهاد می‌پردازد (شالچیان، ۱۳۷۳: ۲۲۴). «خود» پیوسته مجبور است با قوه تفکر، به حل تناقض بین نهاد و فراخود پردازد. پس نباید آرام باشد و همیشه باید منتظر کشمکش بین نهاد و فراخود باشد و فاصله بین آنها را کم کرده یا از بین ببرد (فروید، ۱۴۰۹: ۹۴). «خود» افزون بر این دو دیکتاتور (نهاد و فراخود) باید به ارباب سومی هم خدمت کند و آن دنیای بیرونی است. بنابراین، «خود»

مرتباً سعی می‌کند بین درخواست‌های کورکورانه و نامعقول نهاد و فراخود با درخواست‌های معقول دنیای بیرونی سازش برقرار کند. زمانی که «خود» از سه طرف توسط نیروهای متفاوت و متخاصم محاصره می‌شود به صورت قابل پیش بینی واکنش نشان می‌دهد و مضطرب می‌شود. از آن پس، مجبور می‌شود برای دفاع از خودش در برابر این اضطراب از سرکوبی و سایر مکانیسم‌های دفاعی استفاده کند (فیست، ۱۳۸۹: ۴۲). یک «خود» نیرومند می‌تواند تأثیری متعادل داشته باشد و جنبه‌های شخصیت را در تعادل نگاه دارد. از طرف دیگر یک «خود» بیش از حد قوی شخصیتی دیکتاتور و غیر قابل تحمل ایجاد می‌کند. چنین شخصیتی فوق العاده نامطبوع و گاهی خطرناک است که خود را از همه مهمتر و تا حد رب النوع می‌پندارد (اسنودن، ۱۳۸۸: ۸۵-۸۶).

۱-۲-۱- شکایت «خود» از نهاد و سرزنش آن توسط «فراخود»

اصرار نهاد متنبی در برآورده کردن اهداف مادیش باعث شد که خود از یک طرف به سبب این پافشاریش از او شکایت کند و از طرف دیگر فراخود متنبی نیز به جهت این لجاجت او را سرزنش کند. زیرا نهاد متنبی باعث شد برای برآورده کردن خواسته‌های مادی، خودش را به زحمت بیندازد و مشکلات زیادی را تحمل کند. از طرف دیگر این تلاش زیاد، برای رسیدن به پول، او را از اهداف والایش دور کرد و در تضاد با اهداف آرمانی فراخودش قرار گرفت. او با ناراحتی می‌گوید:

صَاقَ صَدْرِي وَطَالَ فِي طَلَبِ الرِّزِّ	قِ قِيَامِي، وَقَلَّ عَنْهُ هُودِي
أَبْدًا أَقْطَعُ الْبِلَادَ وَنَجْمِي	فِي حُوسٍ، وَهَمِّي فِي سَعُودِ
وَلَعَلِّي مُؤَمِّلٌ بَعْضَ مَا أَبْـ	لَدُعُ بِاللَّطْفِ مِنْ عَزِيزٍ حَمِيدِ

(اليازجي، ۱: ۱۱۵)

سینه‌ام تنگ شده است، و تلاشم برای طلب رزق و روزی طولانی گشته. و از پای ننشسته‌ام. پیوسته سرزمین‌ها را برای کسب روزی می‌پیمایم، در حالی که طالع‌نا مبارک است اما همت عالی دارم. شاید به لطف خدای عزیز و ستوده به برخی از آرزوها و امیدهای خود دست یابم.

۱-۲-۲- تصمیم‌گیری برای «نهاد» و هدایت آن

در جای دیگر خود متنبی در مقابل این همه اصرار نامعقول نهاد می‌ایستد و از لجاجت

او در برآورده کردن خواسته‌های مادیش انتقاد می‌کند. زیرا این اصرار نهاد باعث شد که متنبی در شرایط بسیار سختی قرار بگیرد و مشکلات زیادی را بر خود هموار کند و همچنین این اصرار نهاد، نوعی اضطراب و احساس ناامیدی در متنبی ایجاد کرد. پس او با اندوه می‌گوید:

و كَمْ هَذَا الْمَمَادِي فِي التَّمَادِي؟	إِلَى كَمْ ذَا التَّطَلُّفِ وَالْمَوَانِي
بِيعَ الشَّعْرُ فِي سُوقِ الْكِسَادِ؟	و شَغِلُ الْفَسْ عَنْ طَلَبِ الْمَعَالِي
عَلَى مَا لِلْأَمِيرِ مِنَ الْإِيَادِي؟	أَأَرْضَى أَنْ أَعِيشَ وَلَأُكَافِي

(همان: ۲۰۹)

این عقب ماندگی (از رسیدن به ملک و قدرت) تا کی؟ و این انتظار در انتظار تا کی ادامه دارد؟ و تا کی فروختن شعر در بازار کساد انسان را از طلب مجد و بزرگی‌ها باز می‌دارد؟ آیا شایسته است از زندگی خرسند باشم در حالی که از سوی هیچ امیر و پادشاهی به من پاداش داده نمی‌شود؟

در این ابیات مشخص می‌شود که خودِ متنبی، نوعی بیداری در او ایجاد می‌کند و واقعیت امر را به او نشان می‌دهد و او را از این تلاش بیهوده برای ارضای نهاد برحذر می‌دارد. همچنین این ابیات بیانگر این مطلب است که فراخود نیز وارد عمل شده و نهاد را به سبب اهداف غیر اخلاقی سرزنش می‌کند، اهدافی که باعث شد متنبی از آرمان والای خود منحرف شود. پس در این ابیات از یک طرف نبرد و تعارض فراخود را با نهاد می‌بینیم و از طرف دیگر تلاش خود برای هدایت نهاد در مسیر صحیح می‌بینیم. بنابراین، «خود» وقتی منحرف شدن نهاد از مسیر درست را می‌بیند ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و درصدد برآورده کردن نیاز نهاد بر می‌آید. پس خودِ متنبی، نوعی آگاهی در او ایجاد می‌کند و نقطه قوتش را به او گوشزد می‌کند. نقطه قوت متنبی شعر اوست، پس وی متوجه می‌شود باید ارزش شعرش را حفظ کند و آنرا همچون کالایی کم ارزش در معرض فروش قرار ندهد. «متنبی، وقتی از زندان بیرون آمد ایمان آورد به اینکه نیرویی که بتواند او را بر مردم مسلط گرداند و به ثروت برساند، شعر است. از این رو به سیر و سفر در سرزمین شام پرداخت تا اینکه «بدر بن عمار» را شناخت و او را مدح کرد و به آنچه از ثروت که آرزو داشت رسید» (ضیف، دون تاریخ: ۳۰۵).

پس متنبی تصمیم می‌گیرد شعرش را عامل رسیدن به هدفش یعنی (کسب ثروت) قرار دهد و آنرا در مقابل ممدوحانش چیزی گرانبها ترسیم کند. او در ستایش شعرش می‌گوید:

مَدَحْتُ قَوْمًا وَ إِنِّ عِشْنَا نَظَمْتُ لَهُمْ قَصَائِدًا مِنْ إِنَائِ الْخَيْلِ وَ الْحُصْنِ^۱
تَحْتَ الْعَجَاجِ قَوَائِمُهُمْ ضَمَرَةً إِذَا تُوشِدُنْ لَمْ يَدْخُلْنَ فِي ذَنْ
(اليازجي، ۱: ۳۳۸)

گروهی تنگ چشم و فرومایه را ستودم (که هرگز سزاوار ستایش نبودند) از این پس اگر زنده ماندم، قصایدی از اسبان نر و ماده برای آنها خواهم سرود. (یعنی به جای مدح آنها، با اسبان نر و ماده به جنگشان خواهم رفت.) قافیه‌های این قصاید (= سپاه)، اسبان آماده زیر غبارند که هرگاه خوانده شوند به گوش نمی‌رسند (بر خلاف قافیه شعر که وقتی خوانده شود به گوش می‌رسد). در قصیده‌ای که با آن «محمد بن زریق طرطوسی» را مدح کرده شعرش را همسان مروارید و عروس دانسته است:

إِنِّي تَرَرْتُ عَلَيْكَ قَوْمًا فَانْتَقَدْتُ كَثُرَ الْمُكَلْسُ فَاحْذَرِ التَّدْلِيسَا
وَ حَبَّبْتُهَا عَنْ أَهْلِ أَنْطَاكِةٍ وَ جَلَوْتُهَا لَكَ فَاجْتَنَيْتَ عَرُوسَا
(همان: ۱۷۱)

من بر سر تو مرواریدی را پاشیدم، پس تو خوب را از بد تشخیص بده و آن را برگزین، زیرا نیرنگ بازان (شاعران دروغین) زیاد شده‌اند پس از نیرنگ بر حذر باش! من شعرم را از مردم انطاکیه پنهان کردم و آنرا برای تو نمایان کردم، شعر من همچون عروسی است که تو نقاب را از چهره‌اش برداشتی.

۱-۳- فرا خود

فراخود، در حقیقت نقطه مخالف و ضد نهاد است. یعنی هر اندازه نهاد در ارضای بدون چون و چرای غرایز و تمایلات کوشش دارد، فرا خود سعی در محدود کردن و محروم کردن ما از همه لذتها و ارضای نیازها دارد (کریمی الف، ۱۳۸۹: ۶۷). هرگاه «خود» نتواند خواسته‌ها و آرمان‌های فراخود را برآورده سازد احساس حقارت، عدم کفایت و شکست

۱. حُصْن جمع حصان: اسب نر.

به وجود می‌آید (فروید، ۱۹۸۲: ۶۱). فراخود، دو زیر سیستم دارد: ۱- وجدان ۲- خودِ آرمانی. فرا خود به دقت (خود) را زیر نظر دارد و اعمال و مقاصد آن را ارزیابی می‌کند (فیس، ۱۳۸۹: ۴۲). در همان حال که فراخود رشد می‌کند (خودِ آرمانی) هم در شخص در حال رشد است. این آرمان برای فرد هدفهای دوربرد می‌کند تا برای رسیدن به آنها تلاش کند. خودِ آرمانی نماینده چیزی است که شخص می‌تواند در نهایت به آن برسد. این خودِ آرمانی شامل آرزوها و جاه‌طلبی‌های شخص است و ممکن است با ارزش‌های فراخود در توافق و یا تعارض باشد (کریمی ب، ۱۳۸۹: ۴۵).

۱-۳-۱- شکل‌گیری فراخود و تعارض و نبرد با اهداف نهاد

با نگاهی به زندگی متنبی در می‌یابیم که فراخود متنبی در سه مرحله از زندگیش نمود پیدا می‌کند. دوره اول دوره جوانی متنبی است. در این دوران حکومت عباسی ضعیف گشته و به دولت‌های کوچک مستقل تقسیم شده بود. «حاکمان این دولت‌ها و حکومت‌های کوچک اغلب ایرانی و ترک بودند و جز دولت «بنی حمدان» در حلب، حکومت عربی دیگری برپا نبود» (الجدی، ۱۹۹۲: ۱۹). متنبی از دیدن این اوضاع نامناسب مملکت عربی آزردہ گشت و از اینکه حکومت به دست غیر عربها افتاده گله‌مند شد:

وَبِمَا النَّاسُ بِالْمُلُوكِ وَمَا تَفْلَحُ عُرْبٌ مُلُوكُهَا عَجَمٌ
لَا أَدَبٌ عَنْهُمْ وَلَا حَسَبٌ وَلَهُمْ هُودٌ لَهُمْ وَلَا ذِمَّةٌ
(اليازجي، ۱: ۲۱۹)

ارزش مردم به پادشاهان است، عرب‌هایی که پادشاهانشان غیر عرب باشند کامیاب نمی‌شوند. پادشاهانی که نه ادب دارند و نه اصل و نسب و نه به عهد و پیمانی پایبندند.

پس این عامل باعث شد که فراخود متنبی شکل بگیرد و خودِ آرمانی‌اش او را تا جایی پیش ببرد که خود را منجی مملکت عربی بداند و خویش را شایسته حکومت ببیند. بنابراین، او ریاست و حکومت را حق خود می‌دانست و برای آن قیام کرد و رسیدن به مجد و عظمت را هدف خویش قرار داد. او می‌گوید:

أَلَيْ فَعَالِي بَلَّةَ أَكْثَرُهُ جَدُّ وَذَا الْجَدِّ فِيهِ لَمْتُ أَمْ لَمْ أَتْلُ جَدُّ

۱. بَلَّة اسم فعل به معنای رهاکن، بگذر است. بَلَّة أَكْثَرُهُ: از بیشتر آن بگذر!

سَأَلْتُ حَقِّي بِالْقَنَاءِ وَ مَشَايِخِ تَكَلُّمُ مِنْ طُولِ مَا أَثَمْتُوَاهُ مُرْدُ

(همان: ۳۸۳-۳۸۲)

کمترین کار من رسیدن به مجد است- شما از بیشترش بگذر- و این تلاش برای رسیدن به مجد، شانس و اقبال برای من است خواه به آن دست یابم، خواه دست نیابم. حقم را با نیزه‌ها و جنگجویان کارکشته‌ای که به سبب نقاب کشیدن زیاد همچون نوجوانان کم مو شده‌اند (جنگجویانی که پیوسته در میدان جنگند) خواهم گرفت.

اما این اقدام فراخود متنبی برای رسیدن به هدف آرمانش بدون توجه به رهنمودهای منطقی «خود» و بدون هیچ برنامه خاصی بود. بنابراین، در واقع آرمان‌طلبی «فراخود» بر قوه منطق شورید و بر او چیره شد. در نتیجه این اقدام خود سرانه فراخود باعث شد که قیام متنبی شکست بخورد و به زندان بیفتد و احساس ناکامی بر او حاکم شود. اینجاست که «خود» به داد فرا خود می‌رسد و برای رسیدن به آرمانش راهکار مناسب را در اختیار او قرار می‌دهد. «خود» راه رسیدن فراخود به آرمان والایش را در اتصال به صاحبان قدرت می‌داند. بنابراین «متنبی اعتقاد پیدا کرد کسانی که بتوانند دعوت او را محقق سازند؛ پادشاهان، فرماندهان و رؤسا هستند» (الدسوقی، ۲۰۰۶: ۵۷).

مرحله دومی که فرا خود متنبی نمود پیدا می‌کند و باز برای دستیابی به آرمانش تلاش می‌کند زمانی است که وارد دربار سیف الدوله شد و با او ارتباط نزدیکی برقرار کرد و یار و همدم تنهایی او شد. پس او سیف الدوله را پناهگاه خود و آنرا عامل رسیدن به آرمانش دانست. در ابیات زیر تلاش فراخود متنبی را برای رسیدن به آرمانش می‌بینیم که او به صراحت خواستار رسیدن به مقام و ریاست است. اما تفاوت این مرحله از تلاش فراخود متنبی با مرحله قبل در این است که فراخود متنبی با راهنمایی «خود» و قوه منطق او و با توجه به اصل واقعیت برای دستیابی به هدفش تلاش می‌کند و از خیالبافی و بزرگنمایی اجتناب می‌کند.

وَلَمْسْتُ أَبَالِي بَعْدَ إِدْرَاكِ الْعُلَى أَكَانَ تَوَاتُّا مَا تَنَاولْتُ أَمْ كَسْبَا

(البازجی، ۲: ۱۱۱)

پس از رسیدن به بزرگی، توجه نمی‌کنم که این بزرگی از طریق ارث به من رسیده یا با تلاش خودم.

مرحله سومی که فراخود متنبی برای دستیابی به هدف آرمانی‌اش تلاش می‌کند زمانی است که وارد دربار کافور- حاکم مصر- می‌شود. در این مرحله برتری فراخود بر نهاد به وضوح نمود پیدا می‌کند. متنبی در این دوره دیگر دغدغه مادی نداشت «زیرا وقتی به سیف الدوله پیوست دنیا به او روی آورد و به ثروتی که می‌خواست رسید. اما این ثروت، خود بزرگ بینی و آرمان‌گرایی را که متنبی با آن خو گرفته بود خاموش نکرد» (المقدسی، ۲۰۰۷: ۳۴۶). در واقع در این دوره خواسته نهاد متنبی به ثروت برآورده شد و نهاد او به نوعی آرامش خاطر رسید. و اهداف آرمانی او رشد کرد و بر خواسته‌های نهاد چیره شد. او می‌گوید: (البازجی، ۲: ۳۲۰)

وَإِنِّي لَفِي بَحْرٍ مِنَ الْخَيْرِ أَصْلُهُ عَطَايَاكَ أَرْجُو مَدَهَا وَهِيَ مَدُّهُ
وَمَا رَغْبَتِي فِي عَسَجِدٍ أَسْتَفِيدُهُ وَ لَكِنَّهَا فِي مَفْخَرٍ أَسْتَجِدُّهُ

من در دریایی از خیر قرار دارم، خیری که ریشه آن در بخشش‌های توست و من امید به گسترش این بخشش‌ها دارم و بخشش‌هایت مد آن است (همچون مد دریا روبه فزونی است).

من به زری که از آن بهره می‌برم، میلی ندارم، بلکه به فخر و مجد جدید، میل دارم. و در جای دیگر می‌گوید هدفش ثروتی نیست که باعث کم‌مایگی او می‌شود: (همان: ۳۴۵)

وَلَا أَقِيمُ عَلَى مَالٍ أَذِلُّ بِهِ وَلَا لَدُّ بِمَا عَرَضِي بِهِ دَرْنُ

من به ثروتی که باعث خواری من شود، تن نمی‌دهم. و چیزی که آبرویم را لکه دار کند، برایم لذت‌آور نیست.

متنبی، خود را شایسته ریاست می‌داند. بنابراین، صراحتاً از کافور می‌خواست که او را به امارت سرزمینی منصوب کند تا به هدف آرمانی فراخود جامه عمل بپوشاند: (همان: ۳۵۷)

وَفِي النَّفْسِ حَاجَاتٌ وَفِيكَ فَطَانَةٌ سَكُوتِي بَيَانٌ عِنْدَهَا وَخِطَابُ

در درون من خواسته‌هایی است که تو از آنها آگاهی، بنابراین سکوت من بیانگر آن خواسته‌ها است. وعده‌ای را که کافور به او داده بود برای او یادآوری می‌کند و این‌گونه او را برای عمل به وعده‌اش تشویق می‌کند. (همان: ۳۴۶)

وَإِنْ تَأَخَّرَ عَنِّي بَعْضُ مَوْعِدِهِ فَمَا تَأَخَّرَ آمَالِي وَلَا تَهْنُ

اگر چه انجام وعده‌ای که به من داده به تأخیر افتاده است، اما آرزوهای من به تأخیر نمی‌افتد و سست نمی‌شود.

۲- مکانیسم‌های دفاعی - روانی

مکانیسم‌های دفاعی در پاسخ به موقعیت‌هایی است که امنیتِ «سیستم خود» را تهدید می‌کند. فرد ممکن است مکانیسم‌های روانی را به طور آگاهانه و یا غیر آگاهانه بکار گیرد. این مکانیسم‌ها به ندرت به تنهایی بکار برده می‌شوند و غالباً توأم با یکدیگر استفاده می‌گردند (مانفرد و همکاران، ۱۳۶۹: ۱۳۴). مکانیسم‌ها انواع مختلف دارند: اما، مهمترین مکانیسم‌هایی که متنبی از آنها برای رهایی از فشار روانی ناشی از شکست استفاده کرد عبارتند از: ۱- بازگشت یا سیر قهقرایی. ۲- تحقیر دیگران. ۳- همانندسازی. ۴- خیالبافی. ۵- درون فکنی. ۶- تعریف و تمجید. ۷- برون فکنی. ۸- جابجایی.

۲-۱- بازگشت یا سیر قهقرایی

انسان در برخورد با ناکامی‌ها، گاهی به مکانیسم دفاعی بازگشت متوسل می‌شود. در این مکانیسم، رفتار فرد به مرحله پایین‌تری که دارای صفات ناپخته است تنزل کرده و سیر پسروی پیش می‌گیرد. مثلاً احیاناً کارمندی با رئیس اداره اختلاف پیدا می‌کند و برای حل آن به گریه متوسل می‌شود در این حالت می‌گویند کارمند رفتار بازگشتی از خود نشان داده است (گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). متنبی، نیز وقتی که قیامش با شکست روبرو شد و به زندان افتاد برای اینکه از زیر بار فشار روانی ناشی از واقعیت‌های تلخ فعلی رهایی یابد از مکانیسم دفاعی بازگشت استفاده کرد. بنابراین، بر اساس اقتضای حال به یک رفتاری رجوع کرد که نسبت به وضعیت قبلی او پایین‌تر بود. وی به جای تکبر ورزیدن به اظهار عجز و زاری متوسل شد و از طرف مقابل خود طلب عفو کرد و از او خواست که به گفتار سخن‌چینان گوش ندهد تا هم جان خود را نجات دهد و هم به نوعی اندوهش را بکاهد. پس وی با اندوه می‌گوید:

دَعْوُوكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَا ءِ وَ الْمَوْتُ مِنِّي كَحَبْلِ الْوَرِيدِ
دَعْوُوكَ لَمْ يَبْرَأْنِي الْبَلَاءُ وَ أَوْهَنَ رِجْلِي ثِقْلُ الْحَدِيدِ
(اليازجي، ۱: ۱۶۳)

به هنگام قطع امید تو را فرا خواندم در حالی که مرگ همچون رگ گردن به من نزدیک بود.
تو را فرا خواندم وقتی که مصیبت مرا لاغر و تکیده کرد و بند آهنین پایم را ناتوان ساخت.

وَقِيلَ عَدَوْتَ عَلَى الْعَالَمِ	مَنْ بَيْنَ وِلَادِي ^۱ وَ بَيْنَ الْقُهُودِ
فَمَا لَكَ تَقَبُّلُ ^۲ وَرَ الْكَلَامِ	وَقَدَّرُ الشَّهَادَةَ قَدَّرُ اللَّهُ هُودِ
فَلَا تَسْمَعَنَّ مِنَ الْكَاشِحِينَ	وَلَا تَعْبَأَنَّ بِعِجْلِ الْيَهُودِ
وَكُنْ فَارِقًا بَيْنَ دَعْوَى أُرْدُ	وَدَعْوَى فَعَلْتُ بِشَأْوَ بَعِيدِ

(همان: ۱۶۴)

درباره من گفته شده: تو به مردم تعدی کرده‌ای، در حالی که از زمان کودکی تا کهنسالی این اتهام را از خود دفع کرده‌ام.

کلام دروغین را نپذیر، زیرا ارزش یک کلام (گواهی دادن) به اندازه ارزش گوینده آن است. و به سخن دشمنان کینه‌توز گوش نده و به گوساله سامری (نیرنگ یهودیان) توجه نکن. میان آن چیزی که من می‌خواستم و آن چیزی که انجام دادم، فاصله زیادی است پس تو آنها را از هم جدا کن.

۲-۲- تحقیر دیگران

گاهی، انسان برای جبران شکست و پوشاندن عیب‌های خود، می‌کوشد گناه را به گردن دیگران بیندازد و بدین روش حرمت نفس خود را حفظ کند. این گونه افراد، ناکامی‌های خود را از جانب دیگران می‌دانند و به تحقیر آنها می‌پردازند (گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). وقتی قیام متنبی، با شکست مواجه شد نوعی بدبینی نسبت به همه انسانها در او به وجود آمد. از این رو دیگران را عامل شکست خود می‌دانست و همه انسانها را بی‌ارزش دانسته و آنها را تحقیر می‌کرد:

و دَهْرٌ نَلَسُهُ نَاسٌ صِغَارٌ	وَ إِن كَانَتْ لَهُمْ جُثٌّ ضِخَامٌ
وَ مَا أَنَا مِنْهُمْ بِالْعِيشِ فِيهِمْ	وَ لَكِنْ مَعْدِنُ الذَّهَبِ الرَّغَامُ

(البازجی، ۱: ۲۳۱)

و روزگاری که مردمانش پست و کم مایه‌اند، هرچند آنها بدنهایی بزرگ و فربه دارند. من با وجود اینکه در میان آنها زندگی می‌کنم از جنس آنها نیستم، البته معدن زر، خاک است. و در جای دیگر، انسانها را همسان حیوانات می‌داند و به آنها توهین می‌کند:

۱. الولاد: ولادت.

أَذُمُّ إِلَى هَذَا الزَّمَانِ أَهْيَلَهُ أَفْلَحَهُمْ قَدَمٌ^۱ وَأَحْزَمَهُمْ وَغْدُ^۲
وَأَكْوَهُهُمْ كَلْبٌ وَ أَبْصَرُهُمْ عَمٍ وَأَسْهَدُهُمْ فَهْدٌ وَأَشْجَعُهُمْ قِرْدُ
(همان: ۳۸۳)

من زمانه را به سبب مردمان حقیرش سرزنش می‌کنم، زیرا داناترین آنها کم مایه و دوراندیش‌ترین آنان پست‌اند. بزرگوارترین آنها سگ است و بیناترین آنها کور است و بیدارترین آنها همچون پلنگ است و شجاع‌ترین آنها میمون است.

۲-۳- همانند سازی

در این مکانیسم، شخص، ناآگاهانه خود را در قالب فرد دیگری قرار می‌دهد، یا خود را با او یکی احساس می‌کند. اهمیت این مکانیسم در رشد من و منِ برتر بسیار است؛ زیرا وقتی شخص خود را با دیگری همانند احساس کند رفتارهای او را نیز سرمشق قرار می‌دهد. (کریمی الف، ۱۳۸۹: ۷۲). متنبی، خودش را با سیف الدوله یکی می‌دانست، زیرا سیف الدوله آرزوهایی را که متنبی از محقق ساختن آنها ناتوان بود، محقق ساخت. بنابراین، تمایل عجیبی در متنبی به وجود آمد که در سیف الدوله ادغام شود. (الطبال، ۱۹۸۵: ۲۵-۲۷). «سیف الدوله» هم جنگجویی شجاع و هم ادیبی توانا بود متنبی در ابیات زیر سعی کرده این دو ویژگی او را در خود جمع کند و به نوعی خود را همسان سیف‌الدوله بداند:

وَمُرْهَفٍ سَوْتُ بَيْنَ الْجَحْفَلَيْنِ بِهِ حَتَّى صَرَبْتُ وَمَوْجُ الْمَوْتِ يَلْتَطِمُ
السَّيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَةُ تَعْرِفُنِي وَالسَّيْفُ وَالْأَمْحُ وَالْقِرْطَلُ وَالْقَلَمُ
(اليازجي، ۲: ۱۲۱)

بسا با شمشیرهای بران، میان دو سپاه رفتم و ضربه‌هایی بر دشمنان فرود آوردم در حالی که دریای کشتگان در تلاطم بود. اسب و شب و صحرا و شمشیر و نیزه و کاغذ و قلم مرا می‌شناسند. (من مردِ همه این‌هایم).
و در جای دیگر متنبی خودش را همچون سیف‌الدوله تصور می‌کند که آوازه‌اش در

۱. الوغد: پست و بی‌مقدار.

۲. القدم: کم مایه، حقیر.

شرق و غرب پیچیده است: (همان: ۱۴۸)

بَلَّغْتُ سَيْفَ الدَّوْلَةِ لِنُورِ رَبِّهِ لَوْتُ بِهَا مَا بَيْنَ غَرْبٍ وَ مَشْرِقٍ

من با سیف الدوله که نور درخشانی است به جایگاهی رسیده‌ام که بآن در غرب و شرق مشهور شدم (شهرتم در همه جا پیچید و نور افشان شد)

و در جای دیگر خودش را نیزه سیف‌الدوله می‌داند که با آن دشمنانش را از بین می‌برد: (همان: ۱۸۴)

وَمَا لَنَا إِلَّا سَمَهْرِيٌّ حَمَلَتْهُ فَزَيْنَ مَعْرُوضاً وَ رَاعَ مُسَدِّدَا

من بسان نیزه‌ای هستم که تو آنرا حمل کرده‌ای، وقتی آن را به پنهان‌گیری [زمان صلح] تو را می‌آراید و زمانی که آن را به طول‌گیری و دشمن را هدف قرار دهی [زمان جنگ] وحشت ایجاد می‌کند. (من در زمان صلح و جنگ در خدمت تو، و موجب سرافرازی تو هستم.)

۲-۴- خیالبافی و بزرگ‌نمایی

«هنگامی که فرد نتواند به خواسته‌هایش برسد و با کشاکش و ناکامی دست به گریبان باشد گاهی به خیالبافی پناه می‌برد. خیالبافی، راه چاره‌ای موقتی و گریزی از احساس حقارت است. وقتی شخص از رؤیای خیالبافی بیرون می‌آید و با واقعیات روبه‌رو می‌شود همچنان با حقایق تلخ و ناکامی‌های موجود سرو کار پیدا می‌کند» (پارسا، ۱۳۷۶: ۲۴۳). متنبی، نیز وقتی با جهان واقعی روبرو شد برای آنکه با مشکلات آن سازگاری یابد به دنیای رؤیایی پناه برد. بنابراین، او تصویر مافوق تصور از خود ارائه می‌کرد تا با واقعیت تلخ هماهنگ شود:

كَأَنِّي دَحَوْتُ الْأَرْضَ مِنْ خَيْرَتِي بِهَا كَلَّيْتُ بَنَى الإسْكَندَرُ السَّدَّ مِنْ عَزْمِي

(الیاژی، ۱: ۲۰۱)

گویی که من مهارت و تجربه‌ام را در زمین گسترانده‌ام (تجارب و مهارت تمام زمین را فرا گرفته) و گویی اسکندر سدش را از اراده من ساخته است.

و در جای دیگر خود را از صخره محکم‌تر می‌داند و خود را همسان ستاره جوزا معرفی می‌کند:

أَنَا صَخْرَةُ الْوَادِي إِذَا مَازُ وَحِمَتُ وَإِذَا نَطَقْتُ فَأَيْنِي الْجَوْزَاءُ

(همان: ۲۶۸)

من همچون صخره محکمی هستم که وقتی به آن فشار می‌آید از بین نمی‌رود و اگر سخن بگویم (و یا اگر کمر بند ببندم) همچون ستاره جوزا هستم.

همو می‌گوید: او از جنس پادشاهان و هم شأن آنهاست:

و فُؤَادِي مِنَ الْمُلُوكِ وَإِنْ كَا نَ لِسَانِي يُرَى مِنَ الشُّعْرَاءِ

(البازجی، ۲: ۳۰۵)

قلبم از جنس قلب پادشاهان است اگر چه زبانم از جنس زبان شاعران است.

۲-۵- درون فکنی

درون فکنی، حالتی است که شخص خوبی‌های دیگران را به خود نسبت داده یا آنها را از آن خویش می‌داند. حالت فردی که مدام دم از این می‌زند که فلانی را من به اینجا رسانده‌ام، هرچه دارد از من دارد. برای مثال درون فکنی در این شعر فردوسی روشن است:

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان

(کریمی الف، ۱۳۸۹: ۷۲)

متنبی نیز برای اینکه از زیر بار فشار روانی ناشی از شکست رهایی یابد، کافور را همچون شخصی می‌داند که از توشه او استفاده کرده و در واقع به وسیله او به این جایگاه رسیده است:

جَوْعَانُ يَأْكُلُ مِنْ زَادِي وَيُمْسِكُنِي لَكِي يُقَالُ عَظِيمُ الْقَدْرِ هَـصُودُ

(البازجی، ۲: ۳۹۹)

او گرسنه است و از توشه من می‌خورد و مرا از رفتن باز می‌دارد تا گفته شود که او انسانی بلند مرتبه و مقصود همه است؟ (زیرا وقتی متنبی پیش وی باشد، مردم گمان می‌کنند متنبی به قصد مدح پیش او آمده است.)

۲-۶- تعریف و تمجید

گاهی شخص برای پنهان ساختن تمایلات تحقیر آمیز خود به تاکتیک جالب‌تری متوسل می‌شود. برای اینکه کمترین رد پای نگذارد به جای تحقیر فرد، به طور مبالغه‌آمیزی به تمجید آن شخص می‌پردازد. تحسین، نقطه مخالف تحقیر است. در عین آنکه چنین خطری را ندارد، وسیله مطمئنی برای پنهان ساختن تمایلات تحقیر آمیز و نفرت آلود است. همچنین فرد، دو کار را با هم انجام می‌دهد هم تحسین می‌کند و هم تحقیر (بنگرید:

هورنای، ۱۳۸۴: ۱۹۵). متنبی، نیز برای اینکه فشار روانی خود را به نوعی تخلیه کند به تمجید ظاهری کافور پرداخت. زیرا شرایط به گونه‌ای بود که متنبی نمی‌توانست به تحقیر کافور بپردازد، چونکه از سرانجام بد آن می‌ترسید. بنابراین، به جای تحقیر کافور به تحسین دروغین او پرداخت، البته این ستایش خود پراز تحقیر و کنایه بود. او می‌گوید:

إِنَّمَا الْجِلْدُ مَلِيسٌ وَابْيَضُ النَّفْسِ خَيْرٌ مِنْ ابْيَضِ الْقَبَاءِ
مَنْ لَبِيسِ الْمُطُوكِ أَنْ تُبَدَلَ اللَّوْنُ نَ بَلَوْنِ الْأَسَاذِ وَالسَّحْنَاءِ
(البازجي، ۲: ۳۰۴-۳۰۵)

پوست انسان فقط پوشش و لباسی برای اوست، بی شک، سفیدی و پاکی نفس بهتر از سفیدی لباس و ردا (پوست) است. کدام یک از پادشاهان سفید پوست می‌تواند رنگ و قیافه خود را به صورت رنگ و شکل استاد (کافور) تغییر دهند؟

او کافور را مردی بخشنده، بزرگوار، حکیم و دوراندیش می‌داند. (همان: ۳۳۸)

فَتِي يَمْلَأُ الْأَفْعَالَ رَأْيًا وَحِكْمَةً وَ نَادِرَةً أَحْيَانًا يَرْضَى وَ يَغْضَبُ

او جوانمردی است که کارهایش را، چه هنگام خشنودی و چه هنگام خشم، با تدبیر و حلم و شگفتی انجام می‌دهد.

و در جای دیگر او را از همه پادشاهان بالاتر می‌داند و همچنین او را شیر و پادشاهان دیگر را گرگ معرفی می‌کند و می‌گوید: (همان: ۳۵۸)

جَرَى الْخُفُّ إِلَّا فَيْكَ ذِكَّ وَاحِدٌ وَ ذِكَّ لَيْثٌ وَ الْمُطُوكُ ذِنَابٌ

در هر چیزی اختلاف وجود دارد جز در بی همتا بودن تو و این که تو شیری و دیگر پادشاهان گرگ.

۲-۷- برون فکنی

به طور تحت‌اللفظی به معنی بیرون افکندن و غالباً به عنوان مکانیسم سرزنش کردن و یا سپر بلا قرار دادن تلقی می‌گردد. گاهی انسانها به طور ناخودآگاه احساسات، ایده‌های نامطبوع و خصیصه‌های رفتاری خود را به دیگران نسبت می‌دهند. این مکانیسم بیانگر مثل کافر همه را به کیش خود پندارد، است. (بنگرید: مانفرد، ۱۳۶۹: ۱۳۹). در واقع «اگر متنبی را با دیگران مقایسه کنیم، هجای او بسیار کم است و اگر هجای او را با مدحش

از لحاظ کمیت مقایسه کنیم، در می‌یابیم که او جزو شاعران هجو سرای معروف نیست» (الخباز، ۱۴۱: ۲۰۰۹). بنابراین، متنبی از هجای خود به عنوان یک مکانیسم دفاعی - روانی استفاده کرد تا از میزان فشار روانیش بکاهد و اندوه‌هایش را التیام بخشد. از این رو، وی بی اصل و نسب بودن کافور را مورد طعنه و کنایه قرار می‌دهد، در حالی که اصل و نسب خود متنبی در هاله‌ای از ابهام است و او خود نیز از اصل و نسب مشهور و بزرگی برخوردار نیست. بنابراین، متنبی با بیان این که کافور اصل و نسب معروفی ندارد، برون فکنی کرده است تا این‌گونه ارزش او را پایین آورد و او را تحقیر کند. او می‌گوید: (البازجي، ۲: ۴۰۰)

مَنْ ظَمَّ الْأَسْوَدَ الْمَخْصِيَّ مَكْرُمَةً أَقَوْمُهُ الْبَيْضُ أَمْ أَبْلَاهُ الصَّيْدُ^۱

چه کسی بزرگی را به این سیاه خواجه (اخته) یاد داده است؟ تبار نژاده‌اش یا نیاکان بزرگش؟ همچنین می‌گوید: کافور از بدو تولد بی اصل و نسب بوده است و خواری و کم مایگی همیشه همراه اوست: (همان، ۲: ۳۹۴)

فَقَطَّمَا يَلْوُمُ فِي ثَوْبِهِ إِلَّا الَّذِي يَلْوُمُ فِي غَرَسِهِ
مَنْ وَجَدَ الْمَذْهَبَ عَنْ قَدَرِهِ لَمْ يَجِدِ الْمَذْهَبَ عَنْ قَنَسِهِ^۲

کمتر کسی یافت می‌شود که لباسش آلوده باشد، مگر کسی که اصل او پست باشد. کسی که در دنیا از منزلت پایین خود جدا شود و به جایگاه بالاتری دست یابد، نمی‌تواند از اصل و نسب پست خود جدا شود، زیرا هر چیزی به اصل خود باز می‌گردد.

اما آیا این صفات پستی که متنبی به کافور نسبت می‌داد واقعاً درست بود؟ «طه حسین» در این باره می‌گوید: «متنبی با مسخره کردن کافور می‌خواست که مردم را بخنداند، اما او با این کار، ارزش خود را در میان مردم پایین می‌آورد. زیرا مردم، عقل، درایت، اخلاق و مهارت کافور را در سیاست و اداره کشور می‌ستودند» (۱۹۹۱: ۳۱۰).

۲-۸- جابجایی

گاهی فشارها و اضطراب‌های ناشی از ناکامی، به جای اینکه موضوع اصلی را هدف

۱. صید جمع اصید: پادشاه، فرمانروا، متکبر.

۲. القنس: اصل، ریشه.

قرار دهند به چیزهای دیگر منتقل می‌شوند. مکانیسم دفاعی جابجایی، موجب می‌شود که دل‌نگرانی‌ها از علت تولید کننده آنها جدا شوند و به چیز دیگری که در اصل هیچ رابطه‌ای با آن ندارد منتقل شوند» (بنگرید: گنجی، ۱۳۸۳: ۱۳۴-۱۳۵). متنبی، پس از وفا نکردن کافور به وعده‌اش مصر را خشمگینانه ترک کرد. در راه برگشت به کوفه یکی از غلامان متنبی چیزی را از او دزدید. متنبی، فوراً با شمشیر غلامش را کشت و این‌گونه خشم و نفرتی را که در درونش جمع شده بود بر سر غلامش خالی کرد. بنابراین، متنبی مسیر خشمی را که علت اصلیش عمل نکردن کافور به قولش بود، از کافور به سمت غلامش تغییر داد. او می‌گوید:

أَعَدْتُ لِلْغَادِرِينَ أَسْيَافًا	أَجَدَعُ مِنْهُمْ بِهِنَّ آثَافًا
لَا يَرْحَمُ اللَّهُ أَرْوُسَهُمُ	أَطْرَنَ عَنْ هَامِهِنَّ أَقْحَافًا
مَا يَنْقِمُ السَّيْفُ غَيْرَهُنَّ	وَأَنْ تَكُونُ الْمَمُونُ آثَافًا
يَا شَرَّ لَحْمٍ فَجَعَلُهُ بَدَمًا	وَزَارَ لِلخَامِعَاتِ ^۱ أَجْوَافًا

(البازجي، ۲: ۴۱۰)

من شمشیرهایی را برای آن نیرنگ‌بازان (برده‌ای که خواست اسب متنبی را بدزد و متنبی او را با شمشیر زد) آماده کرده‌ام، تا با آن شمشیرها، بینی آنها را ببرم. خداوند رحم نکند به چنین افرادی که شمشیرها استخوان سرشان را به هوا پرتاب کرد. شمشیر از تعداد اندک آنها اکراه دارد، او خواهان آن است که تعدادشان بیشتر باشد یعنی صدها یا هزاران تن باشند (تا همه آنها را بکشد). ای بدترین گوشتی (انسان پستی) که تو را با ریختن خونت کشتم (منظور همان غلام مقتول است) و تنت را برای کفتارها به جا گذاشتم تا امعا و احشای تو را بخورند.

نتیجه

از نتایج این پژوهش آن است که دنیای درونی متنبی و شخصیت او شاهد تعارض و کشمکش بوده است. این تعارض بین سطوح شخصیت متنبی بر زندگی ادبی و بر جهان بیرونی او نیز تأثیر گذاشته است. این تعارض در اشعار او به دو شکل نمود پیدا

۱. الخَامِعَات: کفتارها.

کرد. شکل اول این تعارض برخورد خواسته‌های مادی نهاد با اهداف کمال گرای فراخود بود. نهاد مثنوی میل به ثروت را در او به وجود آورد و او را برای رسیدن به آن به تکاپو واداشت. انگیزه به وجود آورنده این میل در نهاد مثنوی فقر مادی او بود. اصرار نامعقول نهاد مثنوی در برآورده کردن خواسته‌های مادیش او را در تعارض با فراخود قرار داد. زیرا خواسته‌های مادی او مغایر با اهداف آرمانی فراخود بود. پس این دو سطح شخصیت مثنوی در طول زندگیش با هم در جدال بودند که در نهایت فراخود او بر نهادش غلبه کرد. اما شکل دوم این تعارض به صورت برخورد فراخود مثنوی با خود او بود. فراخود مثنوی اهداف آرمانی داشت که همراه با بزرگ نمایی و غلو بود که این امر باعث می‌شد فراخود در تعارض با خود قرار بگیرد. زیرا «خود» تابع اصل واقعیت بود و با مبالغه مخالف بود. اما آرمان گرایی فراخود مثنوی بر قوه عقل و منطق «خود» شورید که نتیجه آن شکل گیری قیام مثنوی و شکست آن و در نهایت زندانی شدن او شد. اما نکته مهم نقش «خود» در هدایت نهاد و فراخود برای رسیدن به اهدافشان بود. «خود» هم از یک طرف درخواست‌های مادی نهاد را برآورده می‌کرد و از طرف دیگر خود را هماهنگ با آرمان گرایی فراخود و اهداف والایش می‌کرد. خود مثنوی همچنین برای کاهش فشار روانی ناشی از شکست و ناکامی به مکانیسم‌های دفاعی - روانی روی آورد و از آنها برای سرکوب احساسات ناخوشایند ناشی از شکست و برای رسیدن به آرامش بکار برد.

منابع و مآخذ

- آیسنک، هانس یورگن، واقعیت و خیال در روانشناسی. ترجمه محمدنقی براهنی، نیرسان کاهان. انتشارات رشد، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- اسنودن، رود، خودآموز یونگ: آموزش مبانی روان شناسی تحلیلی و آشنایی با نظریه‌های او. ترجمه نورالدین رحمانیان. انتشارات آشیان، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- ایگلتون، تری، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر. شرکت نشر مرکز، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- پارسا، محمد، زمینه روانشناسی (روانشناسی عمومی)؛ انتشارات بعثت، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۶.
- التونجی، محمد، المثنوی مالی الدنيا و شاغل الناس، عالم الکتب، الطبعة الثانية، ۱۹۹۲.

- حسین، طه، *من تاریخ الأدب العربي، العصر العباسي الثاني*، دارالعالم للملايين، بیروت، إعادة طبع ۵، ۱۹۹۱.
- الجندی، إنعام، *المتنبي والثورة*. دارالفکر العربي، بیروت، ط ۱، ۱۹۹۲
- الخباز، محمد، *صورة الآخر في شعر المتنبي، نقد ثقافي*، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بیروت، ط ۱، ۲۰۰۹.
- الدسوقي، عبدالعزيز، *المتنبي، شاعر العروبة و حکيم الدهر*. المؤسسة العربية للدراسات و النشر، مصر، ط ۱، ۲۰۰۶.
- رجایی، نجمه، *آشنایی با نقد ادبی معاصر*، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- رضایی هفتادری، غلامعباس و حسن زاده نیری، محمدحسن، *شرح گزیده دیوان متنبي*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
- زرین کوب، عبدالحسین، *آشنایی با نقد ادبی*. انتشارات سخن، چاپ هشتم، ۱۳۸۸.
- شالچیان، طاهره، *آشنایی با اصول روانشناسی*، انتشارات بدر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
- شمیسا، سیروس، *نقد ادبی*، نشر میترا، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- ضیف، شوقی، *الفن و مذاهبه في الشعر العربي*. دارالمعارف، مصر، ط ۱۰، بدون تاریخ.
- الطبال، أحمد، *المتنبي، دراسة نصوص من شعره*، منشورات المكتبة الحديثة، طرابلس، ط ۱، ۱۹۸۵.
- الفاخوري، حنا، *تاريخ الأدب العربي*، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- فران، محمدیوسف، *المتنبي، نشيد الصحراء الخالد*. دارالکتب العلمية، لبنان، بیروت، ط ۱، ۱۹۹۰.
- فرزاد، عبدالحسین، *درباره نقد ادبی*. نشر قطره، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
- فروید، سیچمند، *الأنا و الهو؛ بإشراف محمد عثمان نجاتي*، دارالشروق، بیروت، ط ۴، ۱۹۸۲.
- _____، *الكفّ و العرض و القلق؛ ترجمه محمد عثمان نجاتي*، دارالشروق، بیروت، ط ۴، ۱۴۰۹.
- فیست، جس، جی فیست، گریگوری، *نظریه های شخصیت*. ترجمه یحیی سید محمدی. نشر روان، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- عباس، فیصل، *التحليل النفسي و الإتجاهات الفرويدية، المقارنة العیادیة*؛ دارالفکر العربي، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶.
- کریمی، یوسف، *روانشناسی شخصیت*. موسسه نشر ویرایش، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۹.
- کریمی، یوسف، *روانشناسی شخصیت، نظریه و مفاهیم*. انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۹.
- گنجی، حمزه، *روانشناسی عمومی*. نشر ساوالان، چاپ ۲۷، ۱۳۸۳.

مانفردا، مارگاریت.ل، کرامپیتز، سیدنی د..، روان پرستاری. ترجمه طلعت شهریاری و همکاران. نشر مرکز دانشگاهی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹.

المقدسی، أنیس، *أمراء الشعر العربي في العصر العباسي*، دارالعلم للملایین، بیروت، إعادة طبع ۲۲، ۲۰۰۷.

منوچهریان، علیرضا، ترجمه و تحلیل دیوان متنبی، انتشارات نور علم، همدان، چاپ اول، ۱۳۸۲.

هال، ورنن، *تاریخچه نقد ادبی*، ترجمه هادی آقاجانی و همکاران. انتشارات رهنما، چاپ اول، ۱۳۷۱.

هورنای، کارن، *شخصیت عصبی زمانه ما*، ترجمه محمد جعفر مصفا. انتشارات بهجت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

الیاژجی، ناصیف، *العرف الطیب في شرح دیوان أبي الطیب، المجلد الأول والثانی*، دارصادر، بیروت، دون التاريخ.